



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۵/۲۸

نویسنده: ن . جلیل زاد

## وطن منتظر است ، تو کجایی؟

وطن پرستی عمل می طلبد نه قسم.

وطن، زیسته می شود، نه گفته

وطن خاک نیست .

وطن حافظه ای است که در خون جاری است ، حافظه ای هر قدمی که پدران ما بر این زمین برداشتند، هر اشکی که مادران ما در شب های بی چراغ ریختند، هر فریادی که از گلوی مردی برخاست که می دانست این فریاد، آخرین نفش است .

وقتی کودکی برای اولین بار به کوه های سرزمینش نگاه می کند و چیزی در سینه اش تنگ می شود، آن تنگی را «وطن» می نامند .

اما وطن فقط آن لحظه ای احساس نیست ، وطن تکلیفی است که آن احساس بر دوش آدمی می گذارد .  
ما در روزگاری زندگی می کنیم که کلمات ارزان شده اند .

«وطن دوستی»

را هر کسی بر لب می آورد

در مجلس ها، در سخنرانی ها، در شعرهایی که بیشتر به نمایش شبیه اند تا به درد .

اما وطن، دروغ را می شناسد .

خاک، زیر پای آدم های صادق و آدم های دروغگو فرق نمی کند، اما تاریخ فرق می کند. تاریخ نام ها را جدا می کند ، آن هایی که زیستند از آن هایی که فقط گفتند.

مردم، ریشه ای وطن اند .

این جمله را شاید بارها شنیده باشیم، اما اگر یک لحظه درنگ کنیم و عمق آن را بسنجیم، می بینیم که هر حقیقت بزرگی در آن نهفته است. درخت بی ریشه، تنها چند روز می ایستد .

باد اول که می وزد، می افتد .

ملتی که مردمانش را فراموش کند ، که رنج آن ها را نبیند، که گرسنگی شان را نشنود، که جهل شان را تماشا کند بدون آنکه دستی دراز کند ، آن ملت، ریشه هایش را با دست خودش می خشکاند .

و وقتی ریشه خشکید، هیچ بهاری آن درخت را دوباره سبز نمی کند.

تاریخ این سرزمین، دفتر افتخارات نیست که بنشینیم و با شور و ذوق ورق بزنیم و به خودما ببالیم .

تاریخ، آینه است ، آینه ای سنگین و بی رحم که هر نسل را وادار می کند به خودش نگاه کند و بپرسد: تو چه کردی؟  
غازی میر زمان خان در جنگ استقلال جبهه ای چترال ، جبهه ای چهارم را فتح کرد.

میر مسجدی خان در دهانه ای شکاف دیوار قلعه اش ایستاد و زخمی و خون آلود شمشیر زد تا سرزمینش آزاد بماند .  
وزیر اکبر خان با تمام هستی اش در برابر امپراتوری ای ایستاد که ربع مسکون را در مشت داشت .

امین الله خان لوگری و محمد شاه خان و دهدها مرد دیگر، نام هایشان را با خون نوشتند .

اینان از ما نمی خواهند که برایشان گریه کنیم .

از ما می خواهند که از آن ها بیاموزیم ، نه شیوه ای جنگیدن، بلکه شیوه ای زیستن با شرف.

شرافت ملی، تاجی نیست که دولت ها بر سر مردم بگذارند .

تاج هایی که دولت ها می گذارند، فردا پس می گیرند .

شرافت ملی از جنس دیگری است ، از جنس رفتار روزمره ای آدم هاست .

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

معلمی که با وجود گرسنگی، دروغ نمی گوید. طبیبی که بیمار فقیر را با همان احترامی می پذیرد که بیمار ثروتمند را .

جوانی که می توانست راحت تر زندگی کند اما انتخاب کرد بماند و بسازد . کاسبی که ترازو را دستکاری نمی کند . شرافت ملی در همین لحظه های کوچک زندگی می کند، نه در سخنرانی های بلند و پرطمطراق. هویت ملی را بسیاری به اشتباه در لباس و زبان و آداب ظاهری می جویند . اما هویت ملی روح است ، روحی که در نگاه آدم ها جاری است، در طرز تصمیم گیری شان، در اینکه وقتی هیچ کس نمی بیند چه می کنند. هویت ملی یعنی آن چیزی که وقتی همه ای تزئینات را کنار بزنی، باقی می ماند . و آنچه باقی می ماند، چیزی نیست جز پاسخ این سوال: این آدم، وقتی راحت ترین کار خیانت است، آیا وفادار می ماند؟

عشق به وطن، نه در شعار بلکه در عمل است. این را همه می دانیم، اما دانستن و زیستن دو چیز متفاوت اند . وطن پرستی وقتی فقط در گفتار بماند، به تدریج به نوعی فریب تبدیل می شود ، فریبی که آدم ابتدا به دیگران می دهد و سرانجام به خودش . کسی که روز و شب از عشق به وطن دم می زند اما در کارش دروغ می گوید، در امانت خیانت می کند، از ظلم به هموطنش چشم می پوشد ، آن کس، بزرگترین دشمن همان وطنی است که ادعایش را دارد . چرا؟

چون دشمن بیرونی دیده می شود و با او می توان جنگید . اما دشمن درونی که لباس دوست پوشیده، از درون می خورد و کسی نمی فهمد. درست همانند چپولا های حزب دموکراتیک و احزاب فاسد اخوانی مونتاژ شده در پاکستان و ایران. افکار ملی زمانی زنده اند که از اسارت منافع شخصی رها شوند . این، شاید سخت ترین امتحان هر نسل است. منافع شخصی، صدایی نرم و فریبنده دارد. همیشه دلیل می آورد، همیشه توجیه دارد، همیشه می گوید که

«اول خودت را نجات بده، بعد به دیگران فکر کن.»

اما تاریخ نشان داده که ملت هایی که در آن ها هر فرد فقط به منافع خودش فکر می کند، به تدریج از درون پوک و میان خالی می شوند ، مثل درختی که ظاهرش سبز است اما موریانه تنه اش را خورده . روزی باد می وزد و درخت می افتد و همه متعجب می شوند. وطن، مادر است .

و با مادر چه می کنند؟

وقتی مادر پیر می شود و ضعیف، آیا پسر خوب او را می فروشد؟

آیا فراموشش می کند؟

آیا می گذارد تنها بماند؟

اگر کسی این کار را بکند، جهان به او چه می گوید؟

پس چرا با وطن این کار می کنیم؟

چرا وقتی وطن در درد است ، وقتی مردمش در جهل اند، وقتی کودکانش گرسنه اند، وقتی زنانش از حقوق ابتدایی محروم اند ، راحت می نشینیم و یا فرار می کنیم؟

مادر را نمی فروشند. مادر را رها نمی کنند .

مادر را ، حتی اگر زخمی و شکسته باشد ، دوست می دارند و برایش می مانند.

مردم دوستی، ترحم نیست. این را باید روشن گفت .

کسی که به مردم فقیر نگاه می کند و دلش می سوزد اما در عمق ذهنش آن ها را ناتوان و درمانده می بیند، آن کس مردم دوست نیست ، آن کس فقط احساساتی است .

مردم دوستی یعنی باور به توانایی انسان ها. یعنی دیدن آن جوانی که اگر فرصت داشت، کوه را جابجا می کرد .

یعنی دیدن آن زنی که اگر اجازه داشت تحصیل کند، ملتی را تغذیه ای فکری می کرد. مردم دوستی یعنی برداشتن سنگ های بر سر راه مردم، نه نشستن کنارشان و با هم گریه کردن.

ملت، زمانی زنده است که وجدانش بیدار باشد. وجدان ملی، آن صدای درونی جمعی است که می گوید «این درست نیست» ، وقتی کسی ظلم می بیند و ساکت نمی نشیند، وقتی کسی دروغ می شنود و تأیید نمی کند، وقتی کسی در برابر فساد سر خم نمی کند حتی اگر مقاومتش هزینه داشته باشد .

ملتی که وجدانش را به خواب برده، آرام آرام شرافتش را از دست می دهد ، نه یکباره، نه با انفجار، بلکه ذره ذره، مثل نمکی که در آب حل می شود بدون آنکه صدایی کند.  
هر نسیمی که از کوهستان این وطن می وزد، پیامی دارد .  
پیام آن مردانی که در سرمای زمستان، بر قله ها ایستادند و نگذاشتند بیگانه از آن گذرگاه ها بگذرد .  
پیام آن زنانی که در پشت دیوارها، فرزندان را با داستان های غرور و شرف بزرگ کردند تا نسل بعد هم بداند که این سرزمین ارزش دارد .  
پیام آن معلمانی که در صنف های بی سقف، دانش را از سینه ای به سینه ای دیگر منتقل کردند .  
این نسیم، بی معنا نیست .  
این نسیم، امانتی است که هر نسل باید به نسل بعد برساند ، سالم تر، قوی تر، پربارتر.  
و در پایان، این حقیقت ساده اما عمیق باقی می ماند: وطن پرستی و مردم دوستی، عمل می طلبند نه قسم .  
قسم، صداست ، در هوا پخش می شود و ناپدید می گردد .  
عمل، حقیقت است ، در خاک می نشیند، ریشه می زند، و درختی تناور شرافت می شود که نسل های آینده زیر سایه اش می نشینند .  
هر قدمی که در راه صداقت برمی داریم، هر دستی که به سوی درمانده ای دراز می کنیم، هر باری که در برابر ظلم نه می گوئیم، هر لحظه ای که منافع وطن را بر منافع خود ترجیح می دهیم ، آن لحظه، ما وطن را زندگی می کنیم. و وطنی که زیسته شود، هرگز نمی میرد.

**آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد**

---

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ